بسم الله الرحمن الرحیم. درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 29 اردیبهشت 1395.

در بحث قاعده احسان یک سری فروعاتی آقایان مطرح کرده اند من این فروعات را نمی خواهم بحث کنم ولی طرح این فروعات به جهت این هست که می خواهم نکته قاعده احسان و اینکه قاعده احسان مجرایش کجا است را یک مقداری بیشتر مطرح کنم. مثلا یک بحثی آقایان مطرح کرده اند که آیا احسان باید به دفع مضرّت باشد یا به جلب منفعت باشد؟ مرحوم وحید بهبهانی آن چنان که در عناوین از آنها نقل می کند در درس گفته اند که احسان در دفع مضرّت مسلم است اما به جلب منفعت احسان بودنش روشن نیست. این را این جوری. مرحوم شیخ جعفر کاشف الغطاء هم در این مسائل سته عشر هم تقریبا همین جور از آن استفاده می شود که کأنه مسلم است که در دفع مضرت احسان صدق می کند و در دفع منفعت احسان صدق نمی کند. حالا آیا واقعا این فرع از اینجا است که لغهً احسان نمی گویند؟ چیست نکته اش چیست؟ این تفصیلی که قائل شده اند از کجا ناشی شده است؟ این یک فرع.

یک فرع دیگری مطرح شده است و آن این است که آیا در احسان کردن عدم امکان استیذان از مالک شرط هست یا شرط نیست؟ بنابراین اگر کسی خب در صورتی که امکان استیذان نباشد مثلا قاعده احسان پیاده می شود ولی جایی که امکان استیذان باشد این آیا باز هم قاعده احسان پیاده می شود یاخیر؟ به نظر می رسد که این فروع و بعضی فروع مشابه دیگری که در کلمات فقها وارد شده است از این جهت هست که یک سری موارد برایشان مسلم هست که قاعده احسان پیاده نمی شود. حالا یک فرع سوم هم که، فرع سومی هم که دیروز از کلام اقای اراکی خواندم که ایشان می فرمودند که اگر یک مال یک بنده خدایی اینجا هست و من این مال را بردارم بخواهم به مالک برسانم، ایشان می گوید که این مطلق نقل مال به مالک بدون اجازه مالک یا نهی المالک این احسان نیست. احسان در صورتی هست که آن مال در معرض تلف باشد و امثال اینها و انتقال من برای مال احفظ باشد. در معرض تلف باشد و این انتقال کأنه مال حفاظت بشود و الا نفس انتقال مال به مالک معرض المالک بالتأخیر، این احسان نیست. آیا واقعا این جوری است؟ اگر کسی مثلا مال دیگری را که اینجا افتاده است من احراز رضایت مالک را هم نکرده ام این مال را برداشتم آوردم به مالک دادم. حالا تلف هم نشد یعنی احسان نکردم؟ واقعا عنوان احسان لغهً صدق نمی کند؟ یا در مثال های قبلی که بود در جلب منفعت برای غیر احسان صدق نمی کند؟ یا در جایی که من امکان استیذان ندارم ولی منفعتی از، بنا بر اینکه مثلا جلب منفعت احسان باشد احسان به مالک برساند. یا بنا بر اینکه دفع مضرت معتبر باشد، اصلا دفع مضرّت کنم از مالک با وجود اینکه امکان استیذان هم بوده است. اینجا امکان استیذان صدق نمی کند؟ به نظر می رسد نه اینکه این جاها احسان صدق نکند احسان صدق می کند ولی یک تسلم فقهی وجود دارد که در این جور موارد طرف حق تصرف ندارد. مسلّم است که و این جور در واقع می خواهند توجیه کنند به یک نحوی با، می گویند مثلا احسان صدق نمی کند در حالی که وجدانا همه موارد احسان صدق می کند ولی حکم قاعده احسان را نمی توانند تطبیق کنند. حالا توضیح می دهم که چه طور نمی توانند. ببینید احسانی که، یعنی کأنه می گویند که اینجا وجدانا قاعده احسان تطبیق نمی شود. چون تطبیق نمی شود هی چیز هستند که آیا احسان صدق می کند یا نمی کند چون وجدانا می دانند که ببینید مال یک نفر امانت پیش من هست یک نفر آمد و گفت که این مال را به من بفروش به یک قیمت خیلی زیاد. آیا من حق دارم در جایی که می توانم از مالک اجازه بگیرم و این مال را به قیمت زیاد برسانم. خب وجدانا هیچ کس اجازه نمی دهد که این مال را بفروشید. با وجود اینکه اگر بفروشند خیر زیادی به طرف ایجاد کرده ام. رو این جهت می گو.یند که مجرد جلب منفعت معلوم نیست که احسان باشد. واقعا احسان است ولی اینجا کأنه عقلا اجازه نمی دهند که شما این مال طرف را بفروشید به صرف اینکه می خواهید به طرف احسان کنید. حالا یک جایی این مال در معرض تلف هست و خوف تلف دارد آنجا خب یک حرف. ولی جایی که در مرز تلف نیست و خب پیش شما هست. شما این را بفروشید به این عنوان که می خواهید جلب منفعت غیر کنید آیا همین مقدار کافی است یا خانه یک بنده خدایی کثیف است من بدون اینکه الآن اجازه بگیرم وارد خانه اش بشوم و خانه اش را جارو کنم. آیا این ذاتا احسان تلقی می شود؟

سوال:...

پاسخ: نه خودش هم قصد دارد ولی اجازه هم نگیرم.

سوال: قصد دارد مالش را بفروشد ولی مشتری پیدا نمی کند

پاسخ: همان مشتری خوب پیدا می کنم بدون اینکه طرف رضایت بدهد و اجازه هم نداده است. هیچ اجازه هم نداده است. قصد داشته است ولی اجازه هم نداده است. آیا واقعا اینجا هیچ، یک موقعی است که من اینکه در صدد فروش هست خودش به منزله اذن تلقی می شود برای اینکه شما مال من را بفروشید خب به آن کاری نداریم یک ظهور عرفی تصدی مالک برای فروش برای این باشد که اذن به شما داده است که شما آن را بفروشید. حالا بعضی از این فروضی که گفتم ممکن است که ما اصلا در احسان واقعی بودن آن شک کنیم به دلیل یک نکته ای، آن نکته این است که اساسا تصرّف در مال غیر کردن بدون اجازه مالک گرفتن خودش احترام مالک را رعایت نکردن است. از این جهت یک ضرری به مالک متوجه می شود. ضرر حیثیتی به مالک زدن است. یعنی کأنه شما هیچ کاره هستید. این ممکن است در بعضی از فروعش این شکلی در نظر بگیریم که رعایت نکردن احترام مالک خودش باعث می شود که احسان تلقی نشود. حالا بعضی از فروعش را صغرویا ما ممکن است اصلا احسان بودنش را تأمل کنیم.و لی بعضی از فروعش واقعا احسان تلقّی می شود ولی طرف اجازه نمی دهد. مثلا فرض کنید که حالا این فرض را من حالا آن را بعد عرض کنم بهتر است.

خب یک سری کأنه مواردی هست که وجدانا با وجود اینکه احسان هست قاعده احسان پیاده نمی شود. من فکر می کنم اصل نکته ای که به نحو اجمال ابتدا عرض می کنم و بعد تفصیل آن را عرض می کنم. به نظر می رسد که قاعده احسان اجازه شما را در مال اثبات نمی کند. در فرضی که تصرف در مال مالک مجاز باشد با فرض مجاز بودن تصرف می خواهد بگوید که این تصرف برایش ضمانی مترتب نمی شود. این نمی خواهد اجازه برای شما درست کند. اجازه را باید از جای دیگری احراز کرده باشید. اگر از جای دیگری اجازه احراز شد قاعده احسان می گوید آن شیئی که تصرّف مجاز که احسان هم باشد تصرّف مجازی که عنوان احسان برایش منطبق باشد این ضمان برایش مترتّب نمی شود. این قاعده احسان اجمالا به این شکل است. این است که در مواردی که صرفا یک جلب منفعت هست. و دفع مضرّت نیست. آن مواردی که جلب منفعت هست یک موقعی هست که ما می دانیم که مالک رضایت شأنی دارد یعنی اگر بشنود راضی است و حالا چون توجه ندارد راضی نیست. اگر بشنود راضی است خب اینجا در تصرف کردن های اعتباری، یعنی دو جور تصرف هست من فرض کنید که یک مهمانی در خانه یک نفر وارد شده است و خود صاحب خانه نیست. من خودم آنجا هستم. می دانم اگر خود صاحب خانه بود حتما از این مهمان پذیرایی می کرد و خودم بلند می شود و از وسایل آن صاحب خانه استفاده کنم و از این مهمان پذیرایی کنم خیلی هم ممنون می شود صاحب خانه که از مهمان او پذیرایی کردم و مهمان او پذیرایی نشده از خانه اش نرفته است. اینجا علت مجاز بودنش این هست که آن طیب نفس تعلیقی در این جور موارد کافی است. لازم نیست بالفعل رضایت مالک وجود داشته باشد همین که اگر می دانست راضی بود، کافی است. رو همین جهت هیچ مانعی ندارد شما تصرفاتی که کردید آن مال آن طرف را جلوی مهمان گذاشته اید و مهمان خورده است و اتلاف کرده است. اینها هیچکدام ضمان ندارد. چون با اجازه شأنی مالک است. لازم نیست اجازه بالفعل از مالک سر زده باشد. اجازه تعلیقی اگر متوجه بودمالک بود. خب یک سری موارد به این شکل هست که،

سوال:....

پاسخ: احسان است اصلا. احسان به او کرده است آبرویش را حفظ کرده است. ولو اموالش را چیز کرده است اما آبرویش را حفظ کرده اند. احسان به او کرده اند. کسی که صاحب خانه ای که می آید می گوید چقدر به من خدمت کرده ای. آبروی من را حفظ کرده ای من اصلا اگر این مهمان را تو رد می کردی خیلی برای من بد تمام می شد. کاملا آبروی من را حفظ کردی این بی احترامی بود برای من خیلی برای من بد می شد اگر کسی می آمد خانه اش و بدون پذیرایی شدن از آنجا رفته است. اینها احسان واقعی هست و اجازه شأنی هم وجود دارد.

سوال:.....

پاسخ: آنجا نیازی به احسان نیست. آنجا به دلیل اینکه نفس تصرّفی که آن بنده خدا می کند چیز هست. ولی نه، بحث سر این نیست که آن مهمان که آمده است جزو موارد آیه مثلا نیست. مهمان است. من خودم جزو موارد آیه هستم خودم نمی خواهم بخورم. مال آن مالک را بر می دارم و به اصطلاح از وسایل یخچالش قضا درست می کنم و جلوی مهمان می گذارم و از مهمان پذیرایی می کنم و خب خیلی هم احسان به مالک کرده ام به دلیل اینکه از مهمان او پذیرایی کرده ام و حفظ آبرو کرده ام ولو یک مقداری از مالش را تلف شده است ولی از آن طرف مقدار منفعتی که برای مالک حاصل شده است بیشتر است چون قبلا عرض کردیم احسان در جایی هست که میزان سودی که به مالک وارد شود بیش از مقدار زیانی است که به مالک وارد شده است. غرض من این نکته است که مجاز بودن را از کجا ما احراز کردیم مجاز بودن را از این که اجازه شأنیه وجود دارد. همین مقدار که اجازه، ولو بالفعل اجازه صادر نشده است. آن طیب نفس واقعی و تقدیری کافی هست برای اینکه این کفایت می کند برای تصرّف در مال و اینها.

سوال: ...

پاسخ: آن حالا فرض این است که کافی است. من الآن نمی خواهم، آن در تصرفات تکوینی در مال اشخاص لازم نیست طیب نفس بالفعل باشد. طییب نفس به جهت سیره عقلائیه همین مقدار که طیب نفس تعلیقی وجود داشته باشد می شود در مال اشخاص تصرف کرد. البته در تصرفات حاج آقا این بحث را دارند حالا اینها را به عنوان فعلا پیش فرض می خواهم اینها را بحث نمی خواهم بکنم اینها را به عنوان اصل مفروض می خواهم بگیرم. در تصرفات تکوینی رضایت شأنی کفایت می کند. من می دانم که صاحب خانه راضی است که من وارد خانه او شوم و از اموال او تصرف کنم. لا یحلّ مال... الا بطیبه نفس آنها را هم می گیرد و اطلاقات این طیبه نفس به با توجه به آن جهات عقلائیه ای که وجود دارد مراد طیب فعلیه نیست و طیب شأنیه هم آنها را هم می گیرد. ولی در مورد این مواردی که می خواهم مالش را بفروشم ولو رضایت هم داشته باشد رضایت شأنیه آن کفایت نمی کند و اذن می خواهد. رضایت شأنیه کافی نیست اذن می خواهد ولو اذن متأخر امثال اینهاکفایت می کند. غرض من الآن این نکته اش نیست. من اینها را نمی خواهم بحث کنم. غرض من این است که قاعده احسان جواز تصرف در مال محسن الیه را نمی آورد. جواز تصرف در مال باید از جای دیگر ثابت شود. به نکته ای از نکاتی که آن جواز تصرف ثابت شد قاعده احسان عدم ضمان را می آورد. این صورت هایی که جایی که دفع منفعت از غیر باشد، چرا دفع منفعت اینجا جایز هست یا به خاطر رضایت شأنی مالک است که خب مالک رضایت شأنیه دارد مطلق جلب منفعت رضایت شأنیه ندارد. این یک صورت آن. بعضی موارد دفع مضرّت به خاطر اذن شرعی که وجود دارد. بچه طرف دارد تلف می شود ولو طرف اصلا نهی هم کند. اصلا نرود نجاتش دهد ولی من حق ندارم چون شارع اجازه داده است. احسان واقعی هم به آن است او از بچه اش خیلی ناراحت است و می گوید تلف هم بشود بشود می گوید اجازه نداری بچه من را چیز کنی. ولی اجازه شرعیه که اینجا وجود دارد این تصرف، تصرف مجاز هست. یا به جهت اجازه مالکی. یا به جهت اجازه شرعی. اینها آن اجازه مالکی و اجازه شرعی را از جای دیگری باید احراز شو. این است که آقایان مثلا خواسته اند تفصیل قائل شوند. بین دفع مضرّت و جلب منفعت مرحوم وحید بهبهانی فرموده است به نظر می رسد که نه در محسن بودن و احسان بودن فرق است در اجرای قاعده احسان فرق است به دلیل اینکه قاعده احسان در جایی که مفروض است از جای دیگری جواز تصرف ثابت می شود این می گوید که آن تصرف مجازی که احسان است آن ضمان برایش مترتب نمی شود. حالا من یک مقداری بیشتر توضیح می دهم در این مورد. فعلا بیان اجمالی را می خواهم توضیح دهم. و صور مختلفی که آن بحث های آن که چرا استیذان شرط است. آن بحثی که اقایان مطرح می کنند. استیذان شرط بودن یا نبودن. این از همین باب است. امکان استیذان. چون در جایی که امکان استیذان هست آنجا نه اجازه شرعی است نه مالکی. برو از مالک اجازه بگیر. ولی در جایی که امکان استیذان نیست، یا به جهت اینکه اجازه شأنی مالک وجود دارد و می دانند که در ظرفی که امکان استیذان نیست، آن اجازه شأنیه وجود دارد یا به جهت دیگری اگر اجازه مالک هم نباشد شارع مقدس اجازه داده است. در جاهایی که مثلا دفع مضرّت مهمی است که شارع به شما امر کرده است یا اقلا مجاز کرده است شما را بر اینکه این دفع مضرت نکند. یا در جاهایی که اگر مالک راضی نباشد، یک نکته ای در کلام مرحوم کاشف الغطاء وجود دارد، بعضی وقت ها مالک اگر هم اجازه ندهد از باب نهی از منکر، چون معصیت می کند اینجا از باب نهی از منکر شما باید کاری کنید که کأنه آن منهی در موردش تحقق پیدا نکند. حالا یک چیزی این جا در پرانتز بگویم، یک موقعی من یک چیزی در ذهنم این بود که آیا مثلا یک شخصی که خوابیده است نماز صبحش دارد قضا می شود. آیا من می تواند به نحوی که چیز نباشد این را بیدار کنم؟ همین فرع در کاشف الغطاء مطرح کرده است در ذیل قاعده احسان. آیا من می توانم آن شخص را بیدار کنم برای نماز صبح. به نظر می رسید که می شود بیدار کرد. البته جایی که مضرتی در موردش متفرّع نشده است. یک موقع بیدار کردن هایی که،

سوال:..

پاسخ: اصل جوازش را نه وجوبش را. اصل جوازش را می خواهم عرض کنم.

یک جهت این است که یا مالک یا آن بنده خدای که خوابیده است راضی هست که من بیدارش کنم که خب مانعی ندارد و راضی است بیدار کردنش اشکالی ندارد. یا راضی نیست کسی که راضی نیست این معنای عدم رضایت این هست که دارد معصیت می کند. طرف باید در سلسله علل نماز قرار گیرد. ولو به جهت راضی بودن. کسی که نمی خواهد نماز بخواند این خودش معصیت است. یعنی نمازی که عن کرهٍ طرد می شود. این خودش معصیت است. من ولو به جهت نهی از منکر می توانم او را چیز کنم مجاز هستم اصلا واجب هم هست. اگر واقعا طرف راضی نباشد واجب است که او را بیدار کنم از باب نهی از منکر و امثال اینها. این را در ذیل قاعده احسان دیدم مرحوم، من به ذهنم رسیده بود که این جاها می شود اصل جواز را اثبات کرد تمسکا به قانون نهی از منکر. مرحوم کاشف الغطاء همین جا این مطلب را آورده است که می گوید مجاز است البته می گویم با آن خصوصیاتی که مثلا چی نباشد. حالا من فروع مسئله را نمی خواهم الآن بحث کنم.

سوال:....

پاسخ: همیشه مجاز نیست. جایی که خطری برطرف شود یا حرجی،

سوال:....

پاسخ: جایی که اثر ندارد، اثر ندارد هم واجب نیست. جایز هم نیست بله. جایی که اثر ندارد جایز هم نیست. چون وجهی ندارد. چون نهی از منکر از این باب هست که اگر کسی است که من بیدارش کنم نماز می خواند. ولی دلش می خواهد که بیدارش نکنم که بگیرد بخوابد. دلش می خواهد که موضوع تکلیف قرار نگیزد. این خودش معصیت است.

سوال:....

پاسخ: رضایت به گناه دارد دیگر. رضایت به ترک الصلوه است. آن طرف باید راضی به ایجاد نماز شود. یعنی در سلسله علل نماز باید واقع شود. حالا اینها توضیحات دارد من نمی خواهم وارد آن بحث هایش بشوم. اینکه نماز حتی قبل از آمدن وقتش هم امر دارد امر عقلی دارد،... یک بحث های پیچیده ای اینجا هست. من اجمال نکته ای که می خواستم بگویم را اینجا عرض کردم. غرض من در این بحث این است که ما در واقع قاعده احسان، می گوید که در صورتی که شما تصرف در مال شخص مجاز باشد بر این تصرف ضمانی متفرّع نمی شود. کاشف الغطاء اینجا حتی این فرض را مطرح کرده است می گوید من می خواهم شخصی را بیدار کنم و این بیدار کردن منشأ مرگ او شده باشد. ایشان می خواهد بگوید که این دیه ندارد. احتمال دیه نداشتن را مطرح می کند. البته اینجا یک مقداری به نظر من محل تأمل است چون احسان واقعی بودنش معلوم نیست. باید احسان واقعی باشد. کسی که برای نماز دارد بیدارش می کند،

سوال:...

پاسخ: نه می خواسته بیدارش کند و سکته کرده است. همین جوری صدا زده است او را بلند شو برای نماز خواندن و چیز کرده است. حالا به تناسب یک نکته ای را بگویم، مرحوم شیخ جعفر کاشف الغطاء در کتاب قصص العلماء ماجرایی را نقل می کند از همین شیخ جعفر کاضف الغطاء از قول آقا شیخ محمد تقی برقانی برادر شهید ثالث. شیخ محمد تقی برقانی. مرحوم کاشف الغطاء قزوین که آمده بود منزل برادر ما بود. می گوید ما هم آنجا بودیم. ظاهرا به هر حال به عنوان تشریفات ایشان و اینها همه اینها شب ها آنجا می خوابیدند. خانه چیز بوده است. می گوید ما خوابیده بودیم ایشان بلند شد برای نماز شب خواندن آمد و ما را صدا زد. بلند شوید برای نماز شب و خب ما خودمان بیدار شدیم و ایشان که رد شد گرفتیم خوابیدیم. بعد رفت یک قسمتی بود و مشغول نماز خواندن شد. می گفت صدای مناجاتش که بلند شد می گفت چنان حالتی به من دست داد که می گوید از آن موقع نماز شبم ترک نشد. داستان هایی از مرحوم شیخ جعفر کاشف الغطاء در قصص العلماء نوشته است بعضی از قضایایش ممکن است خنده دار باشد ولی واقعش یک چیزهایی هست که آدم وقتی می خواند تکان می خورد. می گوید شیخ جعفر کاشف الغطاء می آمد و مرجع چیز بود و اینها در مسجد ابای خود را چیز می کرد و برای فقرا پول جمع می کرد. این حالت خاصی که داشت.

به هر حال غرض من این نکته است که به نظر می رسد که قاعده احسان مجاز بودن عمل را از جای دیگری باید اثبات کرد. اما حالا این را این اجمال بحث بود. اما تفصیلش این بود که ما در بحث قاعده احسان گفتیم که ما علی المحسنین من سبیل این را که دلالتش را گفتیم که دال نیست. بناء عقلا اینکه مطلق هر چیزی که بخواهی به طرف احسان کنی این مجاز باشی برای احسان کردن و امثال اینها. یک منفعتی به طرف برسانی و این مقدار باعث شود که ضمان مرتفع شود این عقلائا هم این جور نیست.. عقلائا فعل مجازی که شما انجام بدهید و این احسان در حق طرف باشد. این هست که رافع ضمان می دانند. آن هم عقلائا در غیر صورتی که مجاز بودن عمل اثبات شود به مجرد اینکه طرف دارید احسان به طرف می کنید این کفایت نمی کند. عمده ما دلیل لفظی که برای قاعده احسان ذکر می کردیم هل جزاء الاحسان الا الاحسان است. این را ما می گفتیم که مراد از احسان در هر دو فقره کار خوب کردن است. احسان یعنی کار خوب کردن. الا الاحسان هم یعنی کار خوب کردن. این که من به دیگری خدمت کنم، خدمت کردن به غیر آیا این همیشه مصداق احسان به معنای کار خوب هست یا خیر؟ به نظر می رسد که در جایی که من مجاز نیستم در انجام عمل، نه اجازه مالکی دارم نه اجازه شرعی دارم. مجرد اینکه بر عمل من یک نفعی به غیر برسد، نفع رسیدن به غیر کافی نیست برای اینکه عنوان احسان به معنای احسن العمل. کار خوب کردن اطلاق شود. و تا اثبات نشود که این کار، کار خوبی است این احسان به غیر، ما این مطلب را خب این یکی از ثمرات تفسیری است که ما در مورد آیه می کردیم. ما میگفتیم که احسان به غیر در آیه موضوع قرار نگرفته است. احسان به غیر چون یکی از مصادیق احسان به معنای کار خوب کردن است، از آن جهت داخل در آیه می شود. و هر جایی که جواز عمل اثبات نشده باشد، این احسان به غیر هست. ولی داخل در چیز آیه نیست. حالا یک مقدار توضیح بیشتر دارد که من شنبه ان شاء الله در موردش توضیح می دهم. می خواستم امروز قاعده احسان را تمام کنم ولی تمام نشد. ما در واقع دو قسمت بحث داریم. یک بحث این است که حالا این بحث ها همه مقدمه بود برای اینکه به آن فرع خودمان برسیم. کسی که مجاز است در تنبیه دیگری و اگر این تنبیهش به قتل طرف منجر شد، در چه صورت مصداق قاعده احسان هست. اگر مصداق قاعده احسان باشد دیه ندارد. بعد آن وقت بحث این است که از این دیه ارث می برد یا خیر که آن ادامه بحثش کبری قضیه بود. بحث این است که آیا کجا قاعده احسان در چه صورت نفی دیه را اثبات می کند و در چه صورت اثبات نمی کند. تطبیق این کلیّت قاعده احسان بر مورد را انشاءالله شنبه و اصل این ادامه بحث را من یک مقداری نیاز به توضیحات دیگری دارد که این را من شنبه انشاءالله توضیح می دهم. علاوه بر اینها تازه همه اش این بود که ما قاعده احسان را تطبیق نکردیم که دیه ثابت هست یا نیست. آن کبری قضیه ای که آیا در عدم ارث بردن یا ارث بردن یا نبردن قاتل خطا یا شبه عمد بین سبب سائغ و سبب غیر سائغ فرق هست یا نیست. در بحث این، عرض کردم عمده بحث بحث صغروی اش بود که انشاء الله بحث صغروی را شنبه تمام می کنیم و فکر می کنم یک مقدار کوچکی بحث کبروی دارد اگر رسیدیم شنبه همان را تکمیل می کنیم و نشد فکر کنم یک جلسه دیگر دو شنبه این بحث را تکمیل کنیم و تمام خواهد بود.

سوال:...

پاسخ: ما می گوییم هل جزاء الاحسان الا الاحسان یعنی جزای کار خوب، کار خوب است. این شخصی که به دیگری احسان می کند مراد از کار خوب، کار خوب شرعی هم هست. این را حالا من توضیح می دهم. احسان، حسن باید شرعا باشد. مجرد اینکه عرفا هم احسان باشد کفایت نمی کند حالا این را شنبه در موردش توضیح بیشتری می دهم که تا اجازه ثابت نشود از جای دیگر اصلا مصداق هل جزاء الاحسان الا الاحسان نیست. حالا تفریعاتش را نمی خواهم وارد بحث شود. کلیت قاعده احسان را می خواستم تفسیر کنم که بعدا عرض می کنم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد